

تقدیم به پدر و مادر عزیزم

نمایشنامه با تولد مریم

نویسنده:

مجید جعفری (پور حیدر)

عنوان : با تولد مریم

نویسنده : مجید جعفری (پور حیدر)

طرح جلد : غلامعلی طاهری

ویراستار : کارشناسی نمایشنامه نویسی

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

لیتوگرافی، چاپ و صحافی : چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

ناشر : نشر شاهد

چاپ اول : بهار ۱۳۷۷

شابک : ۹۶۴-۶۴۸۹-۰۹-۵ ISBN: 964- 6489- 09- 5

آدرس : تهران - خیابان طالقانی - تقاطع خیابان شهید سیدعباس

موسوی (فرصت) ساختمان معاونت پژوهش و تبلیغات تلفن: ۸۳۷۲۴۶

هرگونه بهره برداری تصویری منوط به اجازه رسمی از نویسنده است.

این اثر به سفارش اداره کل پرورشی بنیاد شهید انقلاب اسلامی تهیه گردیده است.

بسمه تعالی

«ساختن تئاترهایی که مطابق با اخلاق انسانی اسلامی باشد، رحمت دارد.»

امام خمینی (ره)

اساس رسیدن به تئاتر آرمانی، تئاتری که بیان کننده هویت اسلامی ایرانی فرزندان این مرز و بوم باشد در وهله اول متون نمایشی است.

کارشناسی نمایشنامه نویسی اداره کل پرورشی بنیاد شهید امیدوار است که به فضل خداوند منان با چاپ و نشر اینگونه نمایشنامه ها، گامی هرچند کوچک در این مسیر برداشته باشد.

بدیهی است که در آغاز این حرکت اشکالات و نواقصی به چشم آید رجاء واثق داریم رهنمودها و انتقادات سازنده صاحب ظران استادان و مربیان دلسوز رشته نمایش برطرف کننده این نواقص خواهد بود و حرکت ما را رونق و تداوم خواهد بخشید.

به امید روزی که به قول شهید رجایی «هنرمندان و بازیگران حنه تئاتر بازگوکننده آرمان مستضعفان عالم باشند و اسناد رسوایی مستکبران و ستمگران را به نمایش بگذارند.»

اداره کل پرورشی بنیاد شهید انقلاب اسلامی

شخصیت ها :

بزرگترها

مادر
مادر بزرگ
خاله نرگس

کوچکترها

مریم
فاطمه
افسانه
زهره
مهری
لاله
لادن

با تولد مریم

صحنه تاریک است. نور ضعیفی از لای در
 سمت راست به داخل صحنه می تابد. از
 رادیو صدای سرودی بمناسبت تولد امام
 زمان (عج) پخش می شود. صدای مادر و
 مریم از اتا مجاور شنیده می شود.
 صدای مادر : مریم جان، مریم جان پاشو مادر.
 صدای مریم : ...! هوا هنوز تاریکه مامان، بذار بخوابم،
 حالا کو تا مدرسه.
 صدای مادر : مدرسه؟! مدرسه چیه دخترم. امشب
 شب جمعه اس، فردا تعطیله، تو از عصر تا
 حالا خوابیدی، بسه دیگه پاشو.
 صدای مریم : خُب. پس چرا بیدارم کردی، خوابم
 می آد، بذار بخوابم مامان.
 صدای مادر : ببین عزیزم، تو عادت داشتی که هر شب
 زود بخوابی. اما امشب نباید زود بخوابی،
 برای همین اجازه دادم از عصر تا حالا
 بخوابی. خب حالا هم بسه دیگه پاشو.
 صدای مریم : برای چی امشب نباید زود بخوابم؟
 صدای مادر : آخه امشب شب عزیزیه.
 صدای مریم : آخه خوابم می آد مامان.
 صدای مادر : باشه، باشه.

مادر وارد صحنه می شود. کلید بر را
 می زند. نور به صحنه می ریزد. اتا

پذیرایی خانه با دری سمت راست و دو
در در سمت چپ که یکی به بیرون از خانه
و یکی به دستشویی باز می شود. اتا با
کاغذهای رنگی تزئین شده، گوشه یکی
از کاغذها در سمت چپ صحنه کنده
شده است. موسیقی تمام می شود.
آگهی های تجارتي از رادیو پخش
می شود.

مادر : حُب بخواب، اما بعد نگی چرا منو صدا
نزدی ها.
صدای مریم : باشه.
مادر : می خوای رادیو رو خاموش کنم؟
صدای مریم : آره.

مادر به اتا مجاور می رود و رادیو را
خاموش می کند.

صدای مادر : ولی می خواستم یه خبر خوب بهت بدم.

مادر به اتا پذیرایی برمی گردد و مریم نیز
خواب آلود به دنبال او.

مریم : چه خبری مامان؟
مادر : تو که گفتی خوابت می آد.
مریم : بگو دیگه.
مادر : می خوای بدونی؟

مریم : آره.
مادر : بعدش نباید بخوابی هان.
مریم : چرا؟
مادر : خُب دیگه.
-۹-

مادر کاغذ رنگی سمت چپ صحنه را که
کنده شده به دیوار نصب می کند. مریم
تازه متوجه تزیین اتا می شود.

مریم : آ... چقدر قشنگه، برای عروسی خاله
نرگس؟
مادر : نه عزیزم، عروسی خاله نرگس دو روز
دیگه اس. شب نیمه شعبان، تازه اینجا که
نیست، خونه خودشونه.
مریم : پس برای چیه؟
مادر : اگه گفتی؟
مریم : نمی دونم.
مادر : فکر کن. تا تو فکر کنی من می رم وضو
بگیرم. [مادر می رود]
مریم : آهان، از مادر بزرگ می پرسم.
مادر بزرگ...
صدای مادر : مادر بزرگ نیست.
مریم : نیست؟
صدای مادر : نه، رفته شیرینی بخره برای دختر گلم و
مهمونا.
-۱۰-

مریم : مهمونا؟!!

مادر به اتا می آید.

مادر : هنوز نفهمیدی؟

صدای زنگ خانه شنیده می شود.

مریم : مادر بزرگ اومد. / می خواهد برود در را باز کند/

مادر : تو برو دست و صورتتو بشور من باز می کنم.

مریم به دستشویی می رود. مادر از صحنه

خارج می شود و بعد از لحظه ای با فاطمه

و افسانه دو دختر دو سه سال بزرگتر از

مریم وارد می شود. فاطمه و افسانه

ساکهای کوچکی را گوشه ای

می گذارند. مریم در حال خشك کردن

دست و صورت به اتا می آید.

مریم : مادر بزرگ امشب چه..... /فاطمه و افسانه

را می بیند/ سلام.

فاطمه و افسانه دست می زنند.

افسانه : سلام مریم خانم مبارك باشه.

-۱۱-

مریم : مبارك باشه؟

فاطمه : خب آره مبارك باشه.

مریم : چی مبارك باشه؟ مگه تو نمی خواستی

بری مسافرت؟

فاطمه : چرا.
 مریم : پس چرا نرفتی؟ تو که گفتی جمعه
 می ری مسافرت.
 فاطمه : حواست کجاست؟ فردا صبح می شه
 جمعه.
 افسانه : بله فردا می رن مسافرت.
 فاطمه : همچین می گه مسافرت که انگار سفر
 قندهار می ریم. می ریم همین نزدیکیا و
 برمی گردیم.
 مریم : باز این دو تا دعواشون شد.
 فاطمه : این فرشته خانم که هنوز لباس قشنگشو
 تن نکرده که. الان مهمونا می آن ها....
 مادر : الان لباسشو عوض می کنه.
 مریم : ماما چه خبره؟ تو رو خدا بگو دیگه،
 اینارو کی درست کردین. برای چی
 می خواد مهمون بیاد؟

-۱۲-

افسانه : آ... هنوز نفهمیدی؟
 مادر : اولاً اینارو وقتی تو خواب بودی با
 مادر بزرگ و افسانه و فاطمه دوستای
 خوبت درست کردیم. دوماً این یه معماست.
 مریم : مادر بزرگ کو؟
 مادر : گفتم که رفته شیرینی بخره، بعد هم بره
 خونه خاله اعظم اینا به زن عمو تلفن بزنه
 ببینه چرا دیر کردن.
 مریم : زن عمو اینام می آن؟
 مادر : آره.

مریم : آخ، علیرضا هم می آد؟ می آد اینجا رو بهم می ریزه.

مادر : نه نمی آد، پسرها و مردها رو راه نمی دیم. مهمونای امشب فقط هم سن و سالای خودتن، ما فقط اونا رو راه می دیم.

فاطمه : هنوز نفهمیدی؟

مریم : نوچ.

مادر : می فهمی، باید فکر کنی.

مادر و مریم به اتا دیگر می روند.

-۱۳-

افسانه : هنوز خوابه. زهر اخانم ضبط تون کجاست؟
صدای مادر : الان می آرم... بیا افسانه جون.

افسانه ضبط را می گیرد. مادر نواری هم به

او می دهد. افسانه نوار را در ضبط

می گذارد. موسیقی تولدت مبارك صحنه

را پر می کند. مادر و مریم به اتا می آیند.

مریم لباس سفید قشنگی به تن دارد. با

شنیدن موسیقی خوشحال می شود و

فریاد می زند.

مریم : آهان، یادم اومد، یادم اومد. تولدمه.

تولدمه...

همگی دست می زنند و شادی می کنند.

صدای زنگ می آید.

افسانه : من باز می کنم.
مادر : آره عزیزم، تولدته. اما...
مریم : اما چی؟
فاطمه : اینم یه معمای دیگه اس. فکر کن.
مریم : آه... چقدر معما می گین /دور اتا
می دود/ خُب تولدمه دیگه. جانمی جان...
/می ایستد/ پس کیک تولدم کو؟
-۱۴-

مادر : اونو خاله نرگس می آره.

افسانه و زهره و مهری و لاله وارد
می شوند. همه خوشحالند و دست
می زنند. لاله می خواند.

لاله : تولد، تولد، تولدت مبارک
شیرینی، شیرینی، شیرینی کو خاله جون
افسانه : شکمو، شکمو، شکمو رو ببینین
سلامت، سلامت، سلامت کو لاله جون
لاله : ا... سلام، ببخشید.
زهره و مهری : سلام.
مادر : سلام دخترای خوب (به لاله) پس لادن
کو؟
لاله : الان با مادر بزرگ و خاله نرگس و مامان
می آد.
زهره : بچه ها تا خاله نرگس مریم کیک رو بیاره
شعر و بخونیم؟

بچه ها : آره بخونیم.
فاطمه : زهرا خانم ما عصر که از اینجا رفتیم با
زهرا و مهری و افسانه یه شعر و تمرین

-۱۵-

کردیم، البته مامانم هم کمکمون کرده،
بخونیم؟

مادر : بخونید بچه ها. آفرین.
فاطمه : بچه ها حاضرین؟

افسانه ضبط را خاموش می کند. بچه ها
مریم را دوره می کنند و می خوانند.

بچه ها : نماز ما، نماز ما، سر آغاز بهاران است
به روی دامن گلها صدای پای باران است
فاطمه : بجوشد با اذان ما هزاران چشمه از دلها
بروید سوسن و نرگس کنار جا نماز ما
بچه ها : نماز ما، نماز ما، چو مهتابی فروزان است
که در جان روشنی داردونور قلب انسان است
افسانه : نماز ما، نماز ما، تو نور زندگی هستی
چو خورشید درخشانی تو شور زندگی هستی
بچه ها : نماز ما، نماز ما، سر آغاز بهاران است
به روی دامن گلها صدای پای باران است
بجوشد با اذان ما هزاران چشمه از دلها
بروید سوسن و نرگس کنار جا نماز ما
مادر : به به، چه شعر قشنگی.

-۱۶-

مریم : این شعر چه ربطی به جشن تولد داره؟
 مادر : داره مریم جون داره.
 فاطمه : زهرا خانم مگه بهش نگفتین؟
 مادر : منتظرم خودش بفهمه.
 مریم : چی رو بفهمم؟ خب تولدمه دیگه، اینو
 می دونم، می گم این شعری که الان
 خوندن چه ربطی به تولد من داره؟
 مادر : داره عزیزم، داره، گفتم که این هم یه
 معماست.

افسانه : من یه راهنمایی می کنم. این جشن برای
 پسرها تو ۱۴ سالگی برپا می شه. اگه
 گفتی برای دخترا تو چند سالگی؟
 زهره : نخیر تو ۱۵ سالگی.
 افسانه : چه فرقی می کنه؟ اونا که هیچ وقت این
 جشن رو نمی گیرن.
 مریم : خوتونو لوس نکنین.
 مادر : جدی، اگه بگی یه هدیه خیلی عالی بهت
 می دم.

مریم : همین الان؟

مادر : همین الان.

-۱۷-

مریم : همین الان الان؟
 مادر : همین الان الان الان. تا ده می شمرم. اگه
 گفتی که گفتی. اگه نگی از بچه ها
 می پرسم، هر کی هم گفت هدیه رو می دم
 به اون. قبوله.
 افسانه : ما راهنمایی اش بکنیم؟

مادر : شما هم راهنمائیش کنین.

بچه ها به گوشه ای می روند و مادر می شمرد.

مادر : يك ... دو ... سه ... چهار ... پنج ... شش ...
هفت ... هشت ... نه ... ده.
مریم خوشحال به وسط صحنه می دود.

مریم : بگم.
مادر : صبر کن (به بچه ها) فهمید؟
بچه ها : بعله.
مادر : مطمئن هستید که درست راهنمائیش
کردین؟

بچه ها : بعله.
مریم : آره مامان جون، بگم.
-۱۸-

مادر : اول بیا در گوشم بگو ببینم.

مریم در گوش مادر چیزی می گوید.

مادر : آفرین دخترم، حالا بلند بگو.
مریم : جشن عبادت.
مادر : آفرین و آفرین به شما که خوب
راهنمائیش کردین. آره دخترم، ۹
سالگی، جشن عبادت جایزه ات هم اینه
که برای سلامتیت اول یه صلوات بلند

بفرستیم و بعد هدیه‌ت رو بدم. / همه
صلوات می فرستند. / مریم جان من نه
سال آرزوی یه همچین
لحظه ای رو داشتم.
لاله : یعنی چی خاله جون؟
مادر : لاله جون. من نه سال همه سعی خودم رو
کردم که مریم خوب تربیت بشه و یه
همچین لحظه ای رو با چشمهای خودم
ببینم. همیشه از خدا خواسته بودم زنده
بمونم و این خبر خوب رو خودم به مریم

-۱۹-

جون بدم. دخترم نه سالگیت مبارک.
فاطمه : خُب حالا چرا گریه می کنین؟
مادر : اشک شوقه دخترم. خدا را شکر.

مریم را می بوسد. صدای زنگ خانه
می آید.

لاله : حتماً مادر بزرگه، من رفتم.

لاله می رود در را باز می کند و به اتفاقاً
مادر بزرگ و خاله نرگس و لادن وارد
می شود.

مادر بزرگ : سلام، سلام... به به دخترای گلم،
همه تون جمعین.

مریم خود رابه آغوش مادر بزرگ می اندازد.

مریم : مادر بزرگ، مادر بزرگ، من امروز ۹ ساله شدم.

مادر بزرگ : آره عزیزم. آره... از حالا به بعد باید نماز...
مریم : باید نماز بخونم و روزه بگیرم. جونمی
جون دیگه نمی تونید به زور بهم بگین

-۲۰-

باید روزه کله گنجشکی بگیرم.
مادر : از حالا باید قوی بشی تا ۱۵ روز دیگه، نه،
۱۷ روز دیگه که ماه رمضان شروع می شه
بتونی روزه بگیری.

مادر بزرگ : مریم جون یه چیز جالب بگم. من هم
درست دو شب مونده به تولد امام زمان
یعنی نیمه شعبان ۹ ساله شدم. درست
مثل تو.

مریم : برای همین خیلی دوستتون دارم.
[مادر بزرگ را می بوسد]
خاله نرگس : [مریم را می بوسد] مبارك باشه خاله
جون [كيك را نشان می دهد] این هم
هدیه جشن ۹ سالگی تو، تا شما
وضوبگیرین من هم كيك و میوه ها رو
می چینم.

لاله : پس مامان اعظم کو؟
مادر بزرگ : گفت نیم ساعت دیگه می آد.

مادر : تا شما وضو بگیرین من هم هدیه هاتونو
می آرم.
بچه ها می روند تا وضو بگیرند.
-۲۱-

مریم : اول من.
بچه ها پراکنده: خیر.
- ما مهمونیم.
- احترام مهمون واجب.
- کوچکترها مقدمند، اما این دفعه نه.
مادر : معصومه خانم اینا چی شدن، تلفن
کردین؟
مادربزرگ : آره، مرضیه مریض شده بود برده بودنش
دکتر، تازه اومده بودن خونه، عذرخواهی
کرد و گفت فردا حتماً می آن.

مادر و خاله نرگس و مادربزرگ کیک تولد
و شیرینی و میوه ها را می آورند و
می چینند. بچه ها وضو گرفته یکی یکی
وارد می شوند. مریم آخرین نفر است که
وارد می شود. به وسط صحنه می آید و
دیگر بچه ها در اطراف او. مادر با یک
جعبه بزرگ هدیه جلو می آید.

مادر : اینم هدیه تو عزیزم.... تولدت مبارک.
مادر جعبه هدیه را باز می کند. از داخل آن
یک چادر نماز و مقنعه سفید، یک تاج گل
صورتی، یک سجاده و جانماز کوچک

بیرون می آورد. افسانه ضبط را روشن

-۲۲-

می کند سرود نماز پخش می شود. (۱)
مادر بزرگ سجاده و جانماز را برای مریم
پهن می کند. مادر مقنعه و چادر مریم را
سرش می کند. خاله نرگس تاج گل
صورتی را بر سر مریم می گذارد. بچه های
دیگر هم در این فاصله مقنعه و
چادر نمازشان را از ساکهای کوچکیشان
بیرون می آورند و سرشان می کنند. خاله
نرگس برای هر کدام از دخترها هم يك
شاخه گل صورتی می آورد و به چادرشان
نصب می کند. يك شاخه گل اضافه می ماند.
خاله نرگس : اینم مال مرضیه خانم دختر عموی مریم
بود که مریض شده و نیومده.

در تمام این مدت سرود نماز به آرامی
پخش می شود. مادر سجاده نماز برای
مادر بزرگ - خاله نرگس و خودش پهن
می کند. در این فاصله همه بچه ها می روند
و هدایایشان را برای مریم می آورند و
مریم آنها را جلوی صحنه می چیند.
مادر بزرگ قرآن را برمی دارد و به جلو
صحنه می آید.

. سرود نماز می تواند از سروده های «نماز چشمه پاکها» ساخته
کانون پرورش فکری انتخاب شود.
-۲۳-

مادربزرگ : بچه های عزیز خداوند بزرگ در قرآن
کریم فرموده : [از روی قرآن می خواند]
ای اهل ایمان خدای را در نماز رکوع و
سجود کنید و او را بپرستید و کار نیکو
کنید تا رستگار شوید. (۱)

مادر ظرف پر از گلی را از گوشه صحنه که
تاکنون پنهان بوده می آورد و گلها را بر سر
مریم می ریزد.

مادر : عزیزم تولدت مبارك.
مادربزرگ : [مکبر می شود] ... اکبر ... اکبر

مریم روی سجاده می ایستد. دیگران هم.
سرود نماز اوج می گیرد.

والسلام

نمایشنامه های منتشر شده توسط اداره کل امور پرورشی
بنیاد شهید انقلاب اسلامی

- ۱ - پروانه ها ... محمدحسین صادقی
- ۲ - پیر ... عبدالحسین کرامت
- ۳ - در انتظار آفتاب ... نادعلی شجاعی
- ۴ - تکیه حاجی ... فیروز آزادی
- ۵ - به دنبال بابا ... حسنعلی فاتحی
- ۶ - سلام بر حسین ... داوود کیانیان
- ۷ - آب سواران ... حمید قلعه ای
- ۸ - منظومه شمسی ... فرهاد مهندس پور
- ۲۵ -
- ۹ - نخل بلند عشق ... محمد عزیزی
- ۱۰ - با تولد مریم ... مجید جعفری (پورحیدر)